

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در نقائصی بود که محقق خوئی قدس سره بر تفصیل مرحوم شیخ که عدم جریان
استصحاب در شک در مقتضی فرمودند و جریان در شک در رافع ایراد فرمودند.

رسیدیم به نقض سوم: نقض سوم این است که می‌فرمایند در مواردی که یک امری غایت
دارد و ما در این موارد شک می‌کنیم که آن ذوالغایه محقق شده است یا نه؟ یعنی بعد از
این که محقق شد شک می‌کنیم آیا باقی است یا باقی نیست. مثل این که مثلاً در شهر
رمضان، شهر رمضان محقق شده، حالا شک می‌کنیم ادامه دارد یا نه؟ مثل روزی که مردد
است بین این که این روز عید است، اول شوال است و روز عید فطر است یا این که ماه
رمضان ادامه دارد. یا در مواردی که شک داریم که آیا شب ادامه دارد یا این که پایان
یافته؟ طلوع فجر شده مثلاً؟ یا موقع نماز صبح شک دارد طلوع شمس شده یا طلوع
شمس نشده که نماز قضا شده یا قضا نشده؟ استصحاب بقاء وقت را می‌کند. خب همه
این جاها ایشان می‌فرمایند که مسلّم است که شیخ هم استصحاب در این موارد جاری
می‌فرماید. بلکه مثل ماه رمضان منصوص است. «صم للرؤية و أفطر للرؤية»، و حال
که این جاها همه اگر شک در مقتضی است نه شک در رافع است. یعنی نمی‌داند ماه
رمضان بیست و نه روزه است یا سی روزه است. یعنی اقتضاء این شهر چیه؟ یا در آن جا
نمی‌داند بین طلوع الفجر و طلوع الشمس نمی‌داند چه مقدار؛ یک ساعت و بیست دقیقه
است مثلاً؟ یک ساعت و نیم است؟ یک ساعت و ربع است؟ این مقتضی را نمی‌داند که
شک می‌کند. پس بنابراین اگر بخواهیم فرمایش شیخ اعظم را ملاک قرار بدهیم بگویم
شک در مقتضی جاری نمی‌شود این جاها باید استصحاب جاری نباشد و حال این که ایشان
این طور مطلبی را مسلّم قائل نیستند که این موارد استصحاب نباشد.

خب قد یناقش در این نقض که فرمودند به این که در مثل ماه رمضان و شاید بتوانیم
مثلاً به الغاء خصوصیت بقیه شهر را هم بگویم این خود شارع فرموده «صم للرؤية و
أفطر للرؤية» دلالت التزامی اش این است که تا رؤیت نکردی ماه قبلی را بگو هست.
یعنی مثل یک قاعده طهارت است. معلوم نیست شیخ قائل می‌شود بر این، نه این که شیخ
ممکن است این جا بفرماید من هم می‌گویم، نه استصحاب ولی نمی‌کنم این جا، این جا
می‌گویم شارع فرمود «أفطر للرؤية و صم للرؤية»، یعنی ملاک را در حدوث ماه رؤیت
قرار داده، حالا چه ماه رمضان باشد چه شوال باشد چه ماه‌های حرام باشد، همه‌ی این‌ها
ملاک را می‌گوید رؤیت قرار داده ...

س: شیخ؟

ج: نه، شارع، شیخ ممکن است این جور بفرماید ...

س: خب شیخ که می گوید استصحاب است که ...

ج: کو؟ کجا گفته؟

س: همان ذیل همان روایت ...

ج: حالا ...

س: که آخوند اشکال می کند می گوید ...

ج: نه، حالا آن دلیل است، حالا فعلاً ...، بنابراین این ها، این دلیل نمی شود. حالا یک وقت عرض کردم (جلسه قبل) که یک وقت با شیخ می خواهیم نقض به شیخ وارد کنیم. یک وقت نقض به این مبنا وارد کنیم. نقض به این مبنا نمی شود به این مثال کرد. بعد از این که نصوص داریم کأنه شارع، کأنه ممکن است بگوئیم مثل قاعده طهارت شارع جعل کرده، مثل قاعده حلیت جعل کرده که شما ملاک در خروج شهر و دخول شهر را رؤیت قرار بده! حالا اگر شیخ اعظم قدس سره در مورد این جا فرموده استصحاب جاری می شود بله، حالا این نسبت به خود شیخ اعظم ممکن است اگر جایی فرموده باشد ...

س: فرموده اظهر فی الباب؟؟

ج: آن روایت بله که بعداً می آید بله. خب آن ممکن است بفرماید که، شیخ بفرماید این روایات؛ حالا این کلمات شیخ را باید خیلی روی آن دقت کرد و ممکن است بگوید این روایات استصحاب، روایت صحیح زراعه و آن هایی که نقض دارد شامل نمی شود. ممکن است بگوید که آن روایات شامل می شود.

س: آن وقت چه جوری مبنایش می شود؟

ج: مبنا یعنی براساس، اگر این را بخواهیم بگوئیم. آن ها را مثلاً اشکال بکنیم. می گویم خیلی نمی شود ...، شیخ چون این ها را که نوشته و فرموده است، هنگام بحث بوده، در بحث ها خیلی بالا پایین دارد. یعنی فتوای نهایی را نمی شود از آن ...، آقایان دیگر هم دیدم همین جور می فرمایند غیر از ...، آقای گلپایگانی هم سؤال از او می کنند، توی بحث آدم خیلی حرف ها می زند. من خودم از مرحوم امام استفتاء کردم که آن چه که در کتب علمیه شما است، فرمودند رساله عملیه برای فتوا و این ها، آن جا خب حالا بحث علمی است و بالا پایین می کنند. این یک مطلب.

در مورد این که آیا طلوع شمس شده یا وقت نماز باقی است یا باقی نیست ...

س: پس قبل از این که وارد مثال بعد بشوید توی آن مثال قبلی بیان عرفی فرمودید ...

ج: حالا می گویم. حالا این فعلاً یک بیان بود. می خواهیم بینم آن بیان در روایات داریم یا نداریم؟ آن هم یک تتبعی لازم دارد که شارع فرموده باشد تا مادامی که یقین نکردی وقت خارج شده نمازت اداء است. یعنی یک حرف این جوری داشته باشی، تا وقتی که، وقتی که

داخل شد.

س: من فقط ماه را عرض می‌کنم. در مورد ماه، فرمودید عرفاً می‌گویند ماه مانع است. ماه بعدی ...

ج: هنوز نگفتم آن حرف را، دارم این را می‌گویم. اشکال اول این بود که کسی بگوید این ادله، خود شما هم دارید می‌گویید نص داریم. خب شیخ، حالا غیر شیخ، حالا شیخ را نقض به شیخ عرض نمی‌کنم. کسی بگوید ...

س: این مبناء ...

ج: شما به این مبناء نمی‌توانید این را بگویید که چه طور پس استصحاب ماه می‌کنید؟ او می‌گوید من استصحاب ماه نمی‌کنم. من به خاطر این روایات می‌گویم. پس نمی‌شود به کسی که بگوید من این تفصیل را قائلم بگویم خب پس تو این جاها نباید استصحاب ماه بکنی، الان شک داری یا ماه رمضان هست یا ماه رمضان نیست. استصحاب که جاری نمی‌شود که؛ برائت جاری کن. اشتغال به این که یقین نداری داری که، برائت جاری کن. چون کل یوم خودش تکلیف دارد دیگه، کل یوم تکلیف دارد. شما هم الان نمی‌دانی الان تکلیف داری، استصحاب بقاء شهر رمضان بکنی خیلی خب، اگر می‌گویی استصحاب جاری نمی‌شود پس نمی‌دانی الان واجب است بر تو صوم یا نه، برائت جاری کن. آن طور روایت داریم که بله «صم للرؤية و أفطر للرؤية» من هم که ندیدم خب پس ...، و از این روایت خب به دلالت التزام می‌گوید چی؟ می‌گوید ملاک دخول شهر و خروج شهر رؤیت است.

س: نه، این جا بیان عرفی، سؤال این است. بیان عرفی ...

ج: حالا می‌گویم. آن را هم می‌گویم. آن را عرض می‌کنم حالا، فعلاً این یک حرف، این همین حرف در مورد اوقات هم می‌آید یا نمی‌آید؟ اوقات صلوات و نمازها که ممکن است آن جا هم نص داشته باشیم. همین حرفی که در شهر می‌زنیم و می‌گوییم این روایات «صم للرؤية و أفطر للرؤية» دلالت التزام دارد آن جا هم ممکن است چنین نصوصی داشته باشد. این یک اشکال.

اشکال دیگری که در مقام فرموده شده این است که نه، این جا عرفاً بلکه لعل واقعاً بگوییم هلال رافع است. نه، شک در مقتضی نیست این جا، هلال جدید این رافع شهر قبل است. و غایت آن هر شهری هلال جدید است. این هلال جدید غایت برای آن است. یعنی این تا این جا هست، این که آمد آن رفع می‌شود. یا طلوع شمس رافع وقت صلاة صبح است مثلاً، غروب شمس یا ذهاب حمرة مشرقیه رافع وقت نماز عصر است. و به اندازه چهار رکعت مانده مثلاً به نماز ...، یا دو رکعت در مسافر، چهار رکعت در حاضر این دیگه رافع آن وقت نماز ظهر است مثلاً و هکذا، آن جاها شک در رافع است نه شک در مقتضی، شیخ می‌فرماید نه شک در رافع است نه شک در مقتضی، یا قائل است به این مبناء؛ می‌گوید این جاها شک در رافع است نه شک در مقتضی، پس این نقض را به آن وارد نیست.

س: حالا این بیان عرفی می‌خواستیم ببینیم می‌شود این طور تأیید کرد که در رابطه با شهر ما دلیل داریم که تا ثلاثین يوماً اقتضاء دارد. تا ثلاثین يوماً، اگر قبل از آن هلال رؤیت شد به عنوان مانع؛ خب وارد شهر بعدی می‌شویم. این را می‌شویم. این را آیا می‌شود این طور تأیید کرد یا نه؟ این فرمایش‌تان را، عرفی را؟ که عرف با توجه به این ادله

شرعیه این طور استدلال می کند که هر شهری تا ثلاثین یوماً، چون قبلاً می فرمودید که اگر یک چیزی اقتضایش تا یک مدتی هست زودتر از آن اقتضاء مانعی پیش بیاید باز دوباره می شود شک در رافع دیگه، خاطرتان هست که می فرمودید؟

ج: بله، بله.

س: این جا می شود این طوری گفت، این را تأیید کرد؟

ج: خود آقای خوئی هم فرمودند؟؟

س: که آقا ما نسبت به هر شهری تا ثلاثین یوماً مطمئن هستیم اقتضاء دارد. اما اگر هلال زودتر یعنی روز بیست و نهم آمد، غروب بیست و نهم، خب آن موقع می گوئیم که دیگه تمام شد. اگر نیامد پس معلوم می شود شک در مانع است چون ...

ج: نه، یک کسی ممکن است این جوری بگوید. بگوید که آقا ...

س:؟؟

ج: نه، کسی ممکن است بگوید که این شهر را ما نمی دانیم چقدر اقتضاء ...، مثل آدمها می ماند.

س: وقتی دلیل شرعی داریم که تا سی روز ...

ج: نه، ببینید، نه، آن دلیل شرعی این جوری می گوید. می گوید یک آدمهایی شصت سال می توانند زندگی کنند، یکی هفتاد سال زندگی می کند. «اکثر اعمار امتی...» مثلاً این قدر است. هر فردی هم آن حرفی که درس قبل مرحوم آقای خوئی فرمودند و فرمودند شیخ خودش این مطلب را به میرزای قمی فرموده. این جور نیست که یک قاعده عامه داشته باشیم ...

س: در شهور؟

ج: بله، نه، قاعده عامه که همه شهرها اقتضای سی تا دارند. این توی هر شهری نه، هر شهری حساب خودش را دارد. هر شهری مثل یک آدم می ماند. یکی اقتضای شصت سال زندگی دارد، یکی هشتاد سال زندگی دارد، آن باید آن ماده اش چه جوری خلق شده، ضعیف خلق شده، قوی خلق شده، چه جوری شده ...

س: پس این که گفتند تا سی روز ...

ج: تا سی روز یعنی بعضی ماهها می تواند سی روز باشد. مثل این که بعضی آدمها می توانند ...

س: تا زمانی که نیاید؟؟

ج: بعضی آدمها، نه، ببینید، آن مقتضی ...

س: نه، نه، آن ادله ای که تا زمانی که این مانع نیامده چه جوری؟؟

ج: نه آقاي عزيز! نه، نه، آن مانع نيست. اصلاً آقاي خوئي حرفش اين است. مي‌فرمايد يك ماهي اصلاً مثل يك آدمي است كه اصلاً بيش از اين، مثل يك گلي است كه اين قدر دوام باز بودن دارد. پژمرده مي‌شود فوراً، يكي نه، بيشتر دارد. يك ماهي اين جور است، يك ماهي آن جور است. نه اين كه ماه‌ها مثل مثلاً يك ليتر نفت نيست كه، يك ليتر نفت اقتضاي اين را دارد كه پنج ساعت روشن باشد فتيله‌اي كه با او در تماس است مگر اين كه مانعي بيايد، رافعي بيايد، بادي بيايد، پفي كسي بكند يا كسي كاري بكند كه اين از بين برود.

س: قبلاً كه نوع نوع مي‌فرموديد ...

ج: بله؟

س: قبلاً هم كه بيان مي‌فرموديد نوع نوع مي‌فرموديد. مي‌فرموديد نوع انسان، نوع كلب، اين طور مي‌فرموديد. فرد فرد نمي‌فرموديد. علاوه بر اين كه به نظر عرفي هم همين طور است. وقتي مي‌گويد تا سي روز، تا زماني كه نديدي، الان شما اين را چي معنا مي‌كنيد؟

ج: نه ...

س: مي‌گويد تا سي روز اگر هلال را نديدي تا سي روز ماه قبلي است. يعني اقتضايش را دارد. اگر آمد رافعش هست ديگه ...

ج: نه، ببينيد؛ آن روز هم همين جور، ديروز هم همين جور گفتيم. گفتيم كه شما ملاك بر چيز را چي قرار مي‌دهيد؟ جنس قرار مي‌دهيد؟ جنس اعلاء يا جنس متوسط؟ يا نوعش يا صنفش؟ صنف يعني افرادش، افراد خب افراد خب ديگه مختلف هستند. ماه‌ها هم شما چي مي‌خواهي بگويي؟ ماه‌ها مختلف هستند. صنف ماه ديگه، ماه‌ها مختلف هستند. خود ماه‌ها مختلف هستند. پس براي اين ملاكي ندارد كه شما بخواهيد ...، خود ماها مختلف است. شما پس نمي‌تواني بگويي ماه آقا اقتضاء دارد بما آن جنس ماه، نه ...

س: تا زماني كه مانع ...

ج: هر فردي از ماه يك خصوصيتي دارد.

س: آن وقت اگر اين اقتضاء ندارد چه طور تا مانعي احراز نشود بنا را بر ماه قبلي مي‌گذاريم؟ اگر اقتضاء هم ندارد؟

ج: چي؟

س: اگر اقتضاء ندارد چه طور تا مانعي احراز نشود ما بنا را بر ماه قبلي مي‌گذاريم؟

ج: براي اين كه استصحاب را شارع حجت كرده، آن كه مي‌گويد، حالا اشكال به همين مقتضي همين است، اشكال همين است، ببينيد يك كسي مي‌گويد آقا تفصيل نيست، شارع گفته يقين به چيزي كردي كار به اين حرف‌ها نداشته باش كه مقتضي دارد يا ندارد رافع، يقين به چيزي كردي تا يقين به عدم آن نكردی بگو هست. شما بيخود مي‌آيي تفصيل مي‌دهي. خب ما براي اين مي‌گويم، مي‌گويم آقا اطلاق دارد دليل، تفصيل نادرست است. حالا آن كسي كه دارد مي‌گويد نقض مي‌كند، مي‌فرمايد كه كسي بيايد تفصيل بدهد

ما نقض به آن می‌کنیم می‌گوییم شک در مقتضی است، شما می‌فرمایید نه، همه جاها شک در رافع می‌شود، چرا؟ برای این که اقتضاء هست در ماه که سی روز باشد، این الان ما می‌دانیم اقتضاء این همین ماه است همین ماه، اقتضاء سی روز را دارد پس بنابراین شک‌مان در رافع می‌شود. عرض می‌کنیم نه، همین این ماه را ما نمی‌دانیم اقتضاءش را دارد یا نه ...

س: ولو ...

ج: بله همین امروز را هم نمی‌دانم این اقتضاء را دارد یا نه؟ این ماه‌ها ممکن است مختلف باشد اصلاً. این آدم را نمی‌دانیم اقتضاء هفتاد سال عمر دارد یا ندارد؟ این آدم، این آدم، این آدم نمی‌دانیم.

حالا این‌جا واقعاً هلال رافع است یا پایان آمد است؟ غایت‌ها رافع هستند یا پایان آمد هستند؟

س: حقیقتاً یا عرفاً؟

ج: هردو را بگویید ...

س: مثلاً ایشان؟؟؟ آقای خوئی خودش دو صفحه سه صفحه قبل همان‌جایی که داشت تقسیم می‌کرد می‌آید می‌گوید دیگر، سه قسم‌اش کرد، گفت یا معلوم الدوام است یا حکم مغیای به غایت است، توی حالت دوم آن مغیای به غایت سه حالت دارد، حالت اول شبهه‌ی حکمیه دارید مثل بحث مع الغفلة، نمی‌داند بعد از نصف شب نماز ادا هست یا نه؟ این گفت شک در مقتضی است جاری نمی‌شود. یک وقت شبهه‌ی مفهومی داری نمی‌دانی استتار قرض یا ذهاب حمزه‌ی مشرقیه است غروب، ایشان هم آن‌جا هم گفت شک در مقتضی است، اما یک وقت شبهه‌ی موضوعیه است شما نمی‌دانید که وجوب صلاة الان استتار قرض شده یا استتار قرض مثلاً نشده، شب و روز حکمیه و مفهومیه ندارد. ایشان آن‌جا فرمود اگر چه بدقة العقلية مقتضی است اما عرف این را رافع حساب می‌کند و بجری فيه الاستصحاب. ایشان چطور حرفی که خودش دارد در توضیح فرمایش می‌زند الان دارد نقض می‌کند با آن، این خیلی عجیب است! چون مثالی که اصلاً می‌زنند بحث صلاة است، می‌گوید «يكون الشك من جهة الشبهة الموضوعية، كما إذا شك في طلوع الشمس الذي جعل غاية لوجوب صلاة الصبح ففي الاولين» فلان «و الثالث و إن لم يكن من الشك في الرفع حقيقة لأن الرفع لا يكون نفس الزمان بل لا بد من أن يكون زمانياً و ليس في المقام إلا الزمان، لكنه في حكم الشك في الرفع عرفاً» ایشان حرف خودش دارد چند صفحه قبل می‌زند بعد اشکال می‌کند

ج: خب آدم یادش می‌رود ...

س: آخر همین است چند صفحه قبل است...

ج: چند صفحه قبل است ولی ممکن است بین آن‌جا و این‌جا مثلاً یک هفته فاصله شده ...

س: آخر حاج آقا یک مثال

ج: در مقام درس گفتند ...

س: بعد خود ایشان هم دارد توضیح حرف شیخ را می‌دهد بعد با همین مثالی که توی آن طرف شیخ است دقتی که خودش می‌کند می‌آید نقض می‌کند حرف شیخ را ...

س: حالا به هر حال این بیان عرفی را قبول دارید یا نه؟ سؤال‌مان این است ...

ج: همین من در عرفی هم تردید دارم که عرف بگوید این رافع است یعنی شک در رافع است ...

س: خب حقیقت که این‌جا در کار نیست یک زاویه‌ی نجومی است حقیقتی که ندارد ...

ج: نه، خب باشد توی همان تصورات عرفیه که وجود دارد ...

س: عرفی بله ولی حقیقی ...

ج: و الا شما زمان استصحاب، اگر دقت بخواهید بکنید استصحاب زمان اصلاً معنا ندارد ...

س: نه می‌خواهم بگویم بحسب؟؟؟ نجومی اصلاً ماه معنی ندارد ...

ج: زمانی استصحاب معنا ندارد، زمان استصحاب چه معنا دارد؟ اجزایش متصرم است آن‌که رفته، آن هم نمی‌دانم آمده یا نه؟ ولی کأنّ عرفی این را یک چیز متصل موجودی می‌بیند فلذاست که می‌گوید مثلاً، و الا بدقة العقلیه در آن‌جا استصحاب معنا ندارد اصلاً. چون آنات که باقی نمی‌ماند که ما بخواهیم بگویم آن باقی مانده و هست.

اما عرف چی می‌گوید؟ می‌گوید این‌جا می‌گوید شک در واقعاً مثل موارد نسخ آن‌جا چه جور گفتیم پایان امد است دیگر نه چیزی می‌آید آن را برمی‌دارد، این تا این‌جا بیشتر نیست، نه این‌که آن می‌آید این را برمی‌دارد. روز از آن‌جا تا این‌جا هست، در نظر عرف روز از آن‌جا تا این‌جا هست، نه این‌جا که می‌آید او را برمی‌دارد رافع‌اش است، این‌جا پایان خودش است، تمام شدن خودش است. در عرف هم من به ذهنم نمی‌آید که بگویم که یعنی همان مطلب عقلی که گفته می‌شود عرف هم نمی‌گوید این آن را برداشت، می‌گوید تمام شد دیگر، تمام شد آقا، مدت‌ش تمام شد ...

س: یعنی اماره است بر اتمام؟؟؟

ج: بله، تا این‌جا هست دیگر، او اصلاً تا این‌جا بوده ...

س: و این یکشف که تمام شده ...

ج: مثل این‌که بگوید آقا سهم من از زمین تا آن‌جا است، نه این‌که آن‌جا برمی‌دارد، تا آن‌جا است، روز تا آن‌جا است، وقت نماز صبح تا آن‌جا است، وقت نماز ظهر تا آن‌جا است ...

س: آخر اگر بگویم وقت نماز صبح مثلاً زمان تاریکی است ...

ج: این‌ها شک در رافع نیست، ولی این موارد ...

س: برمی‌دارد دیگر ...

ج: بر نمی‌دارد تمام می‌شود ...

س: اصلاً وقت نماز ظهر و عصر مثلاً روشنایی، عرفاً می‌گویم، روشنایی است، عرفاً می‌گویند تاریکی آمد روشنایی از بین برد، عرفاً رافع است حداقل توی برخی از مسائل مثال این‌طوری که آقا مثلاً می‌گوید وقت نماز ظهر است روشنایی است حالا با مسامحه‌اش، تاریکی می‌آید چکار می‌کند؟ می‌آید روشنایی را از بین می‌برد نه این‌که علامت

ج: نه شما روز را ...

س: بدقة العرفی دارم می‌گویم، عقلی‌اش را نمی‌خواهیم نگاه بکنیم، بله تاریکی یعنی از بین رفتن نور؛ ولی عرف می‌گوید آقا این تاریکی ...

ج: شما علماء هستید، نمی‌توانید دقت عرفی ندارید

س: «تَوَلَّجَ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ» (آل عمران/27) آن آیه قرآن هم همین‌طور است دیگر «تَوَلَّجَ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ» لیل را داخل، یعنی کأنه یک امر وجودی است که می‌آید «وَتَوَلَّجَ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ» این‌طوری است ظاهراً، که یعنی یک امر وجودی است می‌آید رفع‌اش می‌کند که امدی که یکشف که آن تمام شده، روز است تاریکی می‌آید روز را از بین می‌برد ...

ج: نه ...

س:؟؟؟ تمام بشود چطور بود؟

س: بله؟

س: اگر می‌خواست تمام بشود ...

س: نمی‌دانم، ظاهراً این‌طوری است که وقتی تاریک است تاریکی می‌آید نور را از بین می‌برد نه این‌که امد است که ما یکشف ...

ج: حالا این ببینید حالا این چیزی که این‌جا بالاخره تحمیل که به افراد نمی‌شود که، شبهه‌ی موضوعیه است، خود مقلد باید استصحاب جاری بکند درست؟ یک کسی می‌گوید آقا من شک دارم روز تا این‌جا است، برداشت او این است. یکی نه، حالا مثل حضرتعالی می‌آید این برمی‌دارد یا مثل آقای خوئی این‌جا این‌جوری می‌فرماید. خب شبهه‌ی موضوعیه است دیگر دست مقلد است، او که آن‌جوری می‌گوید، می‌گوید پس بله مجتهد من گفته اگر شک در رافع کردی من باید استصحاب جاری بکنم خب پس می‌توانم. او می‌گوید نه آقا این شک در مقتضی است، مجتهد هم بگوید من قبول ندارم این را چون موضوع است دیگر، من امد را نمی‌دانم تا این‌جا هست یا نه؟ این نقضی نمی‌شود الاختلاف المکلفین می‌شود

س: فقهاء هم معمولاً این‌ها را احاله به مکلف نمی‌کنند ...

ج: نه این‌جا چرا، موضوع است ...

س: می‌دانم موضوع است ولی ...

ج: موضوع نمی‌شود، نه، چرا چرا چرا ...

س: ??? برو جاری کن، معمولاً فتوا می‌دهد

ج: حالا فتوا می‌دهند که... یعنی می‌گویند ما نظرمان این است، و الا خیلی جاها که مجتهدین فتوا می‌دهند درحقیقت آن‌جا مقلد ملزم به آن فتوا نیست اگر به‌خصوص اگر خلافت را بدهد این را نمی‌تواند تقلید بکند در این جور جاها. مثل این که مثلاً یک مجتهدی می‌گوید آقا این صدا حرام است چون مناسب مجلس لهُو و لعب است. مقلد می‌گوید نه کجا آقا شما نبودید توی چیز، می‌گویی این مناسب نیست. شیخ اعظم می‌گوید کف زدن این لهُو است خیلی عبارت عجیب غریبی دارد توی کف زدن‌ها در مکاسب. خب این که این لهُو است مسلّم کذا است این مال آن زمان و بعضی چیزها این جوری است دیگر ...

س: الان مجالس این قدر سنگین شده که کف زدن ...

ج: بله؟

س: می‌گویم الان مجالس این قدر لهُو در لهُو ...

ج: بله این‌ها تغییر پیدا می‌کند ازمنه، تغییر پیدا می‌کند. هم آن که امام فرمودند که نمی‌دانم نقش زمان و مکان در اجتهاد نه در حکم الهی مقصود ایشان، بد معنا می‌کنند بعضی‌ها که حالا، ایشان نمی‌خواهد بفرماید، حلالٌ محمد(ص) حلالٌ الی یوم القیامة و حرامه حرامٌ الی یوم القیامة، آن تغییر در موضوع است که زمان و مکان گاهی موضوع عوض می‌شود. مثلاً مثل چی؟ مثل مثلاً تخم مرغ خب یک وقتی معدود بود اصلاً نمی‌کشیدند تخم مرغ را، حالا شده موزون. وقتی معدود بود تا وقتی معدود بود یک حکمی داشت، موزون که شد یک حکم دیگر پیدا می‌کند. تغییر در موضوع است

س: ???

ج: حالا بعضی دیگر حالا، یا جابه‌جا فرق می‌کند ممکن است منطقه به منطقه یک‌جا رسم‌شان این است یک‌جا رسم‌شان چیز دیگری است، خب تابع آن است. یا مثلاً به خدمت شما عرض شود که در یک زمانی پوشیدن یک چیزی لباس شهرت بود حالا تغییر رسم و رسومات پیدا شده دیگر الان لباس شهرت نیست. بله این‌ها؛ یک وقتی مسجد امام که ما نماز آقای حائری مشرف می‌شدیم هنوز من معمم نبودم آن‌جا، من کلاه هیچ وقت سرم نمی‌گذاشتم الحمدلله کلاه سر ما نبود، خدمت شما عرض شود که یک آقای بازاری محترمی بود این پشت سر من نشسته بود توی نماز کأنّ یک کفّری از من سر زده، چون کلاه سرت نیست، طلبه! کلاه سرش نباشد؟! ما پالتو می‌پوشیدیم و کلاه سرش نبود. خب در یک زمانی ممکن است این جوری بوده که کسی اگر کلاه نگذارد این وهن به خودش باشد اضلال نفس باشد، ولی در یک زمانی هم نه، الان کلاه گذاشتن ممکن است اضلال نفس باشد. چاقچور و پوشیه و این‌ها که ما بچه بودیم خب خانم‌های متدین چاقچور می‌پوشیدند یعنی چاقچور نمی‌دانم می‌دانید چی هست یا نه؟ این جوراب برای این که حجم ساق پا پیدا نباشد یک پف کرده‌ای بود که این جوری که اصلاً معلوم نبود دیگر، پف کرده دیگر، که ساق پا چقدر است حجم‌اش معلوم نمی‌شد. این را چاقچور می‌گفتند، پوشیه هم می‌زدند. خب آن زمان بله اما الان کسی چاقچور بخواهد بپوشد و پوشیه بزند بیشتر مورد توجه واقع می‌شود چون اصلاً این می‌شود یک مشارب البنانی. یک وقتی در لاهور ما بودیم برای سالگرد رحلت مرحوم امام رحمه الله الیه خانواده‌ی حاج احمد آقا هم آمده بود آن‌جا، من از او شنیدم. می‌گفت که من که رفتم نجف اشرف همین

چادر خب معمولی ایرانی سرم بود و این‌ها، می‌گویم که خانم به من گفتند که آقا گفتند که یک چادر عربی بخرید و گفتند به ایشان بگویید این چادر عربی را سر کنید که وقتی از خانه می‌رود بیرون... که آن‌جا معلوم است کسی این ایرانی است، پس این از خانه‌ی آقا آمده بیرون این معلوم است، چادر عربی که سرش باشد مثل بقیه‌ی مردم، مثل بقیه‌ی خانم‌های عراق، مشخص نمی‌شود. گفتند آقا فرمودند چادر عربی خریدیم ظاهراً، بده به ایشان چادر عربی سر کنند. خب این خیلی چیزها مرتبط می‌شود به خصوصیات زمان یا مکانی که موضوع عوض می‌شود اصلاً؛ فرمایش امام معنایش این بوده. حالا این‌جا هم خب به‌دست مکلف است، می‌گوید آقا اگر شک در رافع کردی یعنی چیزی آمده آن را برداشته رافع که می‌فهمد عرف یعنی چی، خب این عرف می‌گوید نه من شک در رافع ندارم این‌جا، نمی‌دانم مدت این زمان این چقدر است؟ بنابراین این نقض یک نقضی نیست که یک امر مسلم است، فیکس باشد و ما بتوانیم بر این مبنا خدمت شما عرض شود که مناقشه کنیم. ممکن است شیخ اعظم قدس‌سره هم این‌جا خودش بفرماید به نظر من این‌جا شک در رافع است نه شک در مقتضی.

خب این مجموع موارد ثلاثه‌ای بود که اشکال نقضی وارد کردند و اما حلاً، وارد بشوم در حل یا نه آقای

س: می‌خواهید بگذارید فردا ...

ج: جزاکم الله خیرا.